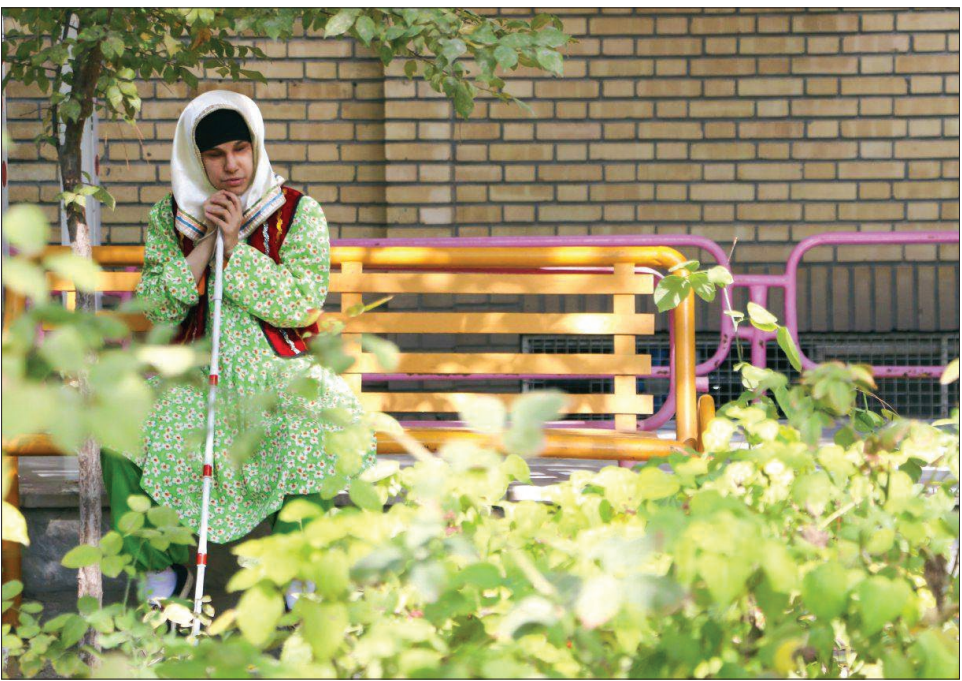


در آستانه ۱۲ آذر ماه سری به ۶ آسایشگاه معلولان زدیم و پای درد دل شان نشستیم

شهر کم‌توان شرمنده معلولان



کنار باغچه زعفران قطعه «گل پامچال» را می‌خواند و نسیم بهار را مهمان پاییز می‌کند. می‌پرسم تکتم جان همین الان دلت چه می‌خواهد؟ می‌گوید: دلم می‌خواهد در برنامه کلبه عموپوزنگ شرکت کنم. شعرهای برنامه‌اش را حفظ کنم، به خصوص شعر خدا را...

● **دستان معجزه گر نیازمند یاری خیران**
شاید کمتر کسی فکر می‌کرد که عیداً... ۴۰ ساله که تمام اعضای خانواده‌اش را در زمان جنگ تحمیلی از دست داده و به خاطر معلولیت ذهنی امکان ادامه زندگی به تنهایی را نداشت حالا به جایگاهی رسیده که با دستان هنرمندش هنری خلق می‌کند که شاید یک فرد عادی نتواند این کار را انجام دهد؛ دستانی که معجزه و عشق را به معنای واقعی خلق می‌کنند. مقصد بعدی ما آسایشگاه شهید بهشتی مشهد است، بزرگ‌ترین مرکز نگهداری و توان بخشی معلولین ذهنی پسر در شرق کشور. وارد کارگاه می‌شویم اولین چیزی که جلب توجه می‌کند، انبوه آثار هنری ساخته شده با تنوع زیاد اعم از کار چوب، شیشه، سرامیک و... است، این جایی است که همیشه چشمان بچه‌ها به در آسایشگاه است تا دستان پر از مهر و محبت نیکوکاران و خیران آن‌ها را نوازش کند اما از بدروزگار به خاطر کرونا از ابراز عشق و محبت بی‌نصیب شده‌اند، آن‌ها نمی‌دانند در دنیای بیرون چه خبر است، نمی‌دانند که کرونا باعث شده در این روزها تنها باشند، خیرانی هم که هیچ وقت آن‌ها را فراموش نمی‌کردند نیز به دلیل کرونا از دیدن این بچه‌های آسمانی محروم شده‌اند، اما این بچه‌ها در این روزهای کرونا بی‌نیازمند دستان پر مهر خیران و نیکوکاران هستند. پارک ملت مشهد نیز این روزها میزبان نمایشگاه صنایع دستی بچه‌های موسسه خیریه بوستان شکوه مهر است، بچه‌هایی که در عین معلولیت هنرهای ناب را خلق کرده‌اند که حاصل خلاقیت، هنر و توانایی‌های بی‌ظنیر خودان هاست. از معرق کاری و نقاشی روی شیشه گرفته تا هنر چرم دوزی و هنرهای تجسمی در این نمایشگاه عرضه شده است.

در این میان، من و شما می‌توانیم با خرید این صنایع دستی، دلیل لیخند یک نفر از آن‌ها باشیم. این نمایشگاه که از ۱۹ آذر آغاز به کار کرده تا چهاردهم همین ماه پذیرای حضور مردم مهر بان و نوع دوست است.

● **روزگار سخت معلولان جسمی - حرکتی شد بد**
گاهی سقف، گاهی دیوار و گاهی یک صورت مهر بان، این تمام آن چیزی است که معلولان جسمی حرکتی شدید در طول برخی روزهای می‌بینند. در ادامه گزارش امروز سری به سه مرکز در شهرستان طرقبه شاندیز می‌زنیم. مرکز نگهداری معلولان امام جواد (ع) در شهرستان طرقبه شاندیز اولین مرکز است که می‌رویم.

گوید: چهار نفر از دخترهای کم‌توان خفیف ما دیپلم‌شان را گرفته بودند و در کارخانه کار می‌کردند، حقوق و بیمه داشتند و همه‌ای‌ها رو حبه بسیار خوبی برایشان ساخته بود، اما با شیوع کرونا آن‌ها دیگر نتوانستند سرکار بروند و پذیرش این موضوع برایشان بسیار دشوار بود. هر چند که توانستند خودشان را پیدا کنند و نکات مثبت را ببینند. دکتر حجت با ابراز تأسف ادامه می‌دهد: ناگوارترین اتفاق این بود که با شیوع کرونا بچه‌هایی که خانواده درجه یک یا دو دارند و هفته‌ای یک بار خانواده‌هایشان را می‌دیدند یا به صورت تلفنی با آن‌ها در ارتباط بودند، ارتباطشان به طور کامل با خانواده‌ها قطع شد. بسیاری از خانواده‌ها، سراغی از فرزندان خود نگرفتند و حتی تلفن بچه‌ها را جواب ندادند. نمی‌دانم دلیل این کارشان چیست، شاید گمان می‌کنند با تماس تلفنی هم ممکن است به کرونا مبتلا شوند!

وی می‌گوید: در این ایام شاید خیلی‌ها چشم‌هایشان را به روی ما بستند، اما از طرف دیگر خیلی‌ها کاملاً هوشمندانه در کنار ما بودند. به عنوان مثال، اگر حمایت‌های دانشگاه علوم بهزیستی نبود، ما نمی‌توانستیم به این سرعت و اکسن‌های بچه‌ها را برانیم و به روزهای آرامش بازگردیم، از این جهت مدیون‌شان هستیم.

● **آرزوی تکتم...**
در ادامه سری به بخش‌های مختلف موسسه می‌زنیم، در بخش دختران کم‌توان متوسط، بچه‌ها در حیاط ورزش می‌کنند. در کارگاه گل‌سازی هم به زیبایی تمام گل می‌سازند، یکی‌را از دست‌فریده می‌گیرم بسیار زیباست، تکتم هم کنار گل‌هاست، می‌خواهد گل پامچال را برایش بخواند. به یاد اجرائی به یادماندنی‌اش در حضور همایون شجریان می‌افتم. ویدئوی آن مراسم به صورت اتفاقی توسط یکی از حاضران ضبط شده بود و تا مدت‌ها هم خوانی بی‌ظنیر تکتم و همایون بین مردم می‌چرخید و بر دل می‌نشست.

● **دوست دارم در برنامه عموپوزنگ باشیم**
از دکتر حجت درباره خاطره آن روز و آن چه بر تکتم گذشت می‌پرسم، می‌گوید: قرار بود همایون شجریان روز شنبه مهمان موسسه باشد و یادم هست که ما جمعه شب در تهران اجرا داشتیم. همه چیز با سرعت پیش می‌رفت و من و تکتم با پرواز نیمه شب به مشهد بازگشتیم. زمان آن قدر کم بود که تکتم نتوانست خستگی و بی‌خوابی راه‌آهن از تن بیرون کند، اما خیلی خوشحال بود، چون می‌دانست همایون شجریان برای همه دوست‌داشتنی است.

او بیان می‌کند: تکتم در تمام طول پرواز قطعه «خوب‌شد» را تمرین می‌کرد تا به همایون شجریان تقدیم کند و جالب این که هیچ کدام از ما نمی‌دانستیم این قطعه از اوست. به همراه تکتم به حیاط هدم می‌رویم، زیر سایه درختی

ما ۱۰ دقیقه است، همین دانشگاه فردوسی که تحصیل کردم گاهی حتی استفاده از سرویس بهداشتی آن قدر سخت و نامناسب بود که یک‌روز تمام‌تابرگشتن به آسایشگاه منتظر می‌ماندم. قانون حمایت از معلولان کجاست؟ این درست است که ما فقط در همین محل زندگی خودمان آسایش داشته باشیم و هر بار بخواهیم از این‌جا خارج شویم خودمان را برای کلی در دسر آماده کنیم؟

● **نیاز به مکان جدید**
ولی نجف‌پور، مدیر مشارکت‌های آسایشگاه است، کسی که به گفته خودش حدود ۴۰ سال از عمرش را در فیاض بخش گذرانده، او می‌گوید: من این جایم تا مردم مطمئن باشند کمک‌هایشان درست هزینه می‌شود و آن‌را به کسی می‌سپارند که اگر کمک‌های این‌جا نبود به کارشناسی ارشد و تخصص و مدیریت نمی‌رسید، این روزها اما کرونا حسابی اذیتمان کرده و خرجمان‌دو، سه برابر شده تا امروز سعی کردیم که از هیچ برنامه‌ای‌نزنیم و همه خدمات را کامل به بچه‌ها ارائه دهیم اما شرایط سخت است و اگر کمک‌های مردم نبود، نمی‌شد. نجف‌پور ادامه می‌دهد: همین حالا بعد از گذشت این چهارده دیوارهای این‌جا دیگر طاقت ندار دو باید به حال آن‌فکری‌شود، امیدوارم طرح جامعی که برای خانه جدید همه ما طراحی شده با کمک مردم و خیران زودتر آماده‌شود، من به همه خیران اطمینان می‌دهم که شرایطی که این‌جا فراهم است می‌تواند بیش از این‌ها به جامعه معلولان کمک کند اما با وضعیت فعلی امکان‌پذیر نیست و نیاز به مکانی جدید است.

● **رویای فرشته‌های همدم**
مقصد بعدی ما موسسه توان بخشی همدم است، چشمانم را می‌بندم و از خانم دکتر زهرا حجت، مدیرعامل موسسه می‌خواهم مرا به شهری ببرد که در آن تمام آرزوهای دختران همدم به حقیقت پیوسته است. اومی‌گوید: کرونا تمام‌شده، من با خاطری آسوده برای گردش دلنشین پاییزی، دخترانم را به پارک برده‌ام. فرشته‌های همدم بعد از گذشت دو سال از شیوع کرونا نفس تازه می‌کنند. همه مردمی که در پارک هستند، بچه‌ها را عضو خانواده خودشان می‌دانند، خبری از نگاه‌های پرسشگر نیست و کسی دخترانم را سرنش نمی‌کند و من با شادمانی به این فکر می‌کنم که گویا بالاخره همه باور کرده‌اند که معلولیت در یک قدمی همه ماست و نگاه‌شان به این فرشته‌ها، همان گونه است که دوست می‌دارند به خودشان نگاه‌شود.

او مهم‌ترین خیرخواهی برای بچه‌های همدم را مهرورزی به آن‌ها می‌داند و ادامه می‌دهد: البته این بچه‌ها خواسته‌هایشان به قدری کوچک است که همه ما توان برآورده کردنش را داریم. همین قدر که دست‌محبتی به سرشان بکشیم و نگاه دلنوازی به آن‌ها بکنیم، بزرگ‌ترین آرزوی آن‌هاست. هر چند که هنوز هم در دوران کرونا هستیم و اجازه باز دیدهای عمومی را نداده ایم و بچه‌ها هم به ندرت به فضای بیرون از موسسه رفته‌اند.

از اومی‌خواهم بهترین تفریح و ساعات خوش دختران همدم را برایم بگوید. یاد قدیم می‌کند و می‌گوید: سفر بهترین حالت تفریح برای بچه‌هاست، البته برای آن گروهی که توانش را داشته باشند. برای دیگر گروه‌ها، مهمانی‌هایی که در ستوران‌ها دعوت می‌شدند، مولودی‌ها و جشن تولدهایی که خیران و مردم چه در موسسه و چه در تالار‌ها و ستوران‌ها و پارک‌ها برایشان برگزار می‌کردند، بسیار عالی بود و امیدوارم با عادی‌شدن شرایط بتوانیم دوباره این جمع‌های انرژی‌بخش را داشته باشیم.

● **بعضی‌ها با شیوع کرونا، فرزندان خود را فراموش کردند**
دکتر حجت دوست‌ندارد روز‌هایی را که بانگرا نی ابتلای بچه‌ها به کرونا بر مجموعه همدم گذشته است به یاد بیاورد، روز‌هایی که هنوز دختران همدم دوز و اکسن رانده بودند و ابتلای یکی از دخترها با توجه به زندگی دسته‌جمعی آن‌ها، خواب و خوراک را از مادرپاران موسسه گرفت. اومی

گزارش

خبرنگاران خراسان

مسافر تو کیو می‌گویی، در شرایط فعلی کشور مان همین که رفقایم فقط بتوانند یک زندگی معمولی داشته باشند در دنیای خودشان قهرمان‌اند، لازم نیست حتما مدال آور باشند، باین که ما هم مثل همه باید دنبال آرزوهایمان برویم و به چیزهایی که می‌خواهیم برسیم اما آن بیرون‌خبری از این حرف‌ها نیست، خانم روان‌شناس هم می‌گوید برای رسیدن به دانشگاه و ادامه تحصیل با خواش و التماس از خانواده خواستم با این‌جا آمدنم موافقت کنند. آقای نجف‌پور هم همین حرف‌ها را جور دیگری می‌زند، او می‌گوید: امروز من این‌جا کارمندم، یعنی به این توانمندی رسیدم که می‌توانستم هر جای دیگر فعالیت کنم اما انتخاب کردم که همان جایی کار کنم که رشد کردم، می‌خواهم مردم مطمئن باشند که کمک‌هایشان هد نمی‌رود. این‌ها گوشه‌ای از حرف‌های کسانی است که حوالی آذر و روز جهانی معلولان یادشان می‌کنیم. این‌جا آسایشگاه معلولین جسمی و حرکتی فیاض بخش است، خیلی‌ها را در این آسایشگاه می‌شناسم که کارهای بزرگی کردند و نام‌های بزرگی داشتند، این‌ها بدون توقف می‌روم سراغ مسافر تو کیو اما انگار خیلی آماده گفت و گو نیست، به قول حسن عبدی، قهرمان پارالمپیک تو کیو، آن قدر حرف‌ها چندین سال زده شده که درگیر تکرار و شاید روزمرگی شده‌اند.

● **مسائلی که برای شما عادی است برای ما در است**
این قهرمان ملی که این روزها بر اساس رشته تحصیلی‌اش حسابدار مرکز تخصصی دندان پزشکی معلولان فیاض بخش است، ادامه می‌دهد: امسال بعد از یک سال تاخیر برگزاری بازی‌های پارالمپیک تو کیو بالاخره این بازی‌ها برگزار شد و من هم افتخار داشتم در تیم ملی بسکتبال با ویلچر ایران به این رقابت‌ها اعزام شوم و دومین تجربه المپیکی بعد از ریورآ داشته باشم الان هم این‌جا حسابدارم. عبدی از کمبودهای جامعه می‌گوید: من به المپیک رفتم اما خیلی از دوستانم که این روزها در تیم بسکتبال با ویلچر همین آسایشگاه بازی می‌کردند هم توانایی حضور داشتند اما به این بازی‌ها نرسیدند، این‌ها نیاز به حمایت دارند. وی ادامه می‌دهد: بچه‌های معلول همگی قهرمان‌اند، چون اگر بخواهند زندگی معمولی خود را داشته باشند آن قدر مانع و مشکل دارند که بعد از گذشتن از این موانع اگر بتوانند یک زندگی آرام و معمولی برای خود بسازند قهرمان زندگی خود شده‌اند، نیازی نیست که حتما مدالی به گردنشان باشد. همین دندان پزشکی یکی از معضلات جدی آن‌ها بوده، اگر همین مرکز نبود به دلیل مشکلاتی که برای پذیرش آن‌ها در مطب‌های مختلف دارند گاهی سال‌ها یادردندان روبه‌رو بودند این‌ها شاید برای بقیه عادی باشد اما برای ما در است.

● **ترس از بیرون آمدن**
نجمه درویشی، کارشناس ارشد روان‌شناسی بالینی دانشگاه فردوسی است، یک بانوی موفق که می‌گوید برای ادامه تحصیل با اصرار خودش به آسایشگاه آمده، روان‌شناس همین آسایشگاه شده و حالا به همنوعان خود خدمت می‌کند. درویشی توضیح می‌دهد: این‌جا محل رشد من بوده و بعد از تحصیل و ازدواج در همین آسایشگاه حالا که صاحب یک فرزند شده‌ام خودم را مدیون همین دوستانم می‌دانم و از تخصصم در همین مرکز به عنوان روان‌شناس استفاده می‌کنم و خدمات مشاوره می‌دهم چون در تمام این مراحل زندگی آن‌ها کنارم بوده‌اند.

او از روزهای تحصیل و در دسرهایش می‌گوید: من اگر به فیاض بخش نمی‌آمدم باید مثل همان دو سالی که ترک تحصیل کرده بودم، قید دانشگاه را هم می‌زدم، با خانواده ام صحبت کردم و با اصرار آمدم که این‌جا از تحصیل حمایت شود و بتوانم راحت تر باشم اما بیرون از این‌جا شهر برای ما نیست، سنتر سازی حضور ما در ستانجام نشده، راهی که برای یک فرد معمولی به اندازه بر داشتن یک قدم است برای

